علی مع الحق والحق مع علی

الحمد للہ کہ رسالہ بلند پایہ رہنمائے صراط مستقیم مستوی

موسوم بہ

دلیل قوی بر حقیقت دین مرتضوی

حقیقت

تصنیف منیف

سرکار شریعتمدار حجۃ الاسلام حضرت علامہ شوشتری موسوی

مطبع ریاست نجف قلو نظار ید
در ضمعیا نقو بحسن ب کر

بسم الله الرحمن الرحیم

سبب تالیف این رسالهٔ معجله و بارهٔ از احوال مکتوب له

این رساله البیت موسوم بدلیل قوی بر حقیت دین مرتضوی که این اضعف الناس سید محمد عباس موسوی برای هدایت مولوی عبد القوی ارتجالا قلم برداشته نگاشته و آنمرحوم از تلامذه مولوی مخدوم و از جملهٔ طلاب علوم و ارباب فهوم و بغایت آرمیده و سنجیده و درست گفتار و درست کردار و آزموده کار بود ولیکن با اهل سنت می آمیخت و از اهل حق میگریخت چه مرحوم حکیم میر جعفر شوستری او را برای تادیب اطفال نگاه داشته بود و خیلی تفقد و دلجوئی و پاس خاطر او مینمود و شصت سال در تعلیم عم عالیشان و تدریس این هیچمدان و دیگر اخوان و صبیان اشتغال داشت و دقیقهٔ از لوازم خدمت و مراسم محبت فرو نمیگذاشت تا اینکه بر بستر بیماری افتاد

و دل بر جان او نهاد پس در عالم خواب جناب ولایت مآب امیر المومنین
را دید که میفرماید ای بندهٔ خدا بیا که پیغمبر خدا ترا میطلبد میگوید ناگهان جناب
رسالتماب را پیش روی خود و جناب سیدة النساء را در خانه چادر سفیدی
بر دوش کشیده دیدم پس حضرت امیر المومنین بمن فرمودند که جناب نبوی
میفرماید که ای مرد مترس و غم مخور و من برای تو در روز آخرت ضامن هستم
یا اینکه گفت ضمانت بهشت مینمایم و این در جلد وی آنست که خدمتگذاری
ذریت و اولاد من نموده و احسان بایشان کرده پس چون بیدار شد
از مرض در خود نشانی نیافت و هرگاه که واقعهٔ خواب را بپیش یکی از اشخاص
نقل کرد او بترک مذهب تسنن و اختیار نمودن تشیع مشوره داد و قبول نکرد
و گفت که ما اهل سنت در حقیقت شیعه ایم و مرا از شنیدن این خواب استعجاب
رو داد که با وجود تسنن چگونه پیغمبر خدا ضمانت او فرموده و در کتاب روح القرآن
بعد از ذکر این حکایت نوشته ام که اگر این خوابے است پس البته
این مرد قبل از موت خود انشاء الله شیعه و مستبصر خواهد شد چنانکه در حدود
سنه یکهزار و دو صد و شصت هجری که دو سال بر نقل اینحکایت گذشته بود
مولوی مذکور باز بیمار افتاد و دران هنگام این رساله نوشته پیش بردم

و در میان آن خواب مذکور را نیز بیادش آوردم بعد از مطالعهٔ این مقالهٔ و خواندن رسالهٔ حقیر را در تخلیهٔ طلبیده اقرار بعقائد حقه نمود و باز از ان مرض شفا یافت و بعد از پنجاه که بیست و دوم ماه مبارک رمضان بود ازین عالم رحلت کرد و شب وفاتش شب دفن حضرت امیر المومنین و شب دفنش شب قدر واقع شد و بعد از انتقالش علمای اہلسنت که با او موافقت و مصادقت داشتند از راه ظلم در غفلت من بغسل و تکفین او پرداختند و مرا از تجهیزش مانع آمدند ولکن نماز بر جنازه او خواندم و تلقینش نمودم و این از سوانح عجیبه و حوادث غریبه بود

وَكَم لِلّٰهِ مِن لُطفٍ خَفِيٍّ

والسلام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ

اٰلِہِ الطَّاہِرِیْنَ

اما بعد عرض میکند اضعف الناس سید محمد عباس در خدمت سراپا افادت
جناب مستطاب معلی القاب نیرہ و درع انتساب مولوی عبد القوی ہدی الی
الصراط السوی کہ این چند کلمہ الیست مختصر بہ از کبریت احمر کہ بمحض رضاجوئی
الٰہی و خالصۃً از روی خیرخواہی گذارش میشود چونکہ حق آنجناب بر ذمہ من
عظیم است و آنجناب را بر حال من محبت و شفقت قدیم نخواستم از چنین امر
کہ باعث بہبودی باشد پہلوتہی نمایم و حرف حق را از مجلس خود بپوشانم و چون
در عرض این مطلب غیر از خوشنودی رب ہیچ غرض و سبب در میان نیست البتہ
بگوش دل و سمع قبول خواہند شنید و حرف حرف را بر لوح سینہ خواہند کشید،

وچگونه عاقل قبول نکند امریرا که دران سراسر خیر و صلاح او باشد و گوینده در جلدی آن اجرتی نمیخواهد بلکه ممنون شود اتبعوا من لا یسئلکم اجرا و هم مهتدون

توضیح این مقال آنکه دین آبای و تقلید کبرای بی تحقیق حال مذموم است و در قرآن مجید در چند مقام مذمت او وارد شده و انا وجدنا اباءنا از زبان کفار منقول گردیده ازین راه حقیر نیز در ابتدای تحصیل تنقیح و تحقیق مذهب نمودم و روز و شب در سیر کتابهای اهلسنت بودم و کتب معتبره ایشانرا مثل صحیح بخاری و سنن ابی داود و مشکوة شریف و صواعق محرقه بغور و تامل دیدم و چون بدولت آنجناب بی محنت بحسابت قوت مطالعه داشتم مطالب را بخوبی فهمیدم پس قسم بخدای عظیم که حقیقت مذهب تشیع ازین کتب بر من لائح و ظاهر شد و جناب میداند که مرا عادت دروغگوی نیست و کوچه مکر و فریب را بلد نیستم

اشهد بالله و کفی بالله شهیدا که دوستی اهلبیت باعث رضای یزدانی و موجب دخول بهشت جاودانی است نه دوستی خلیفه اول و خلیفه ثانی حقتعالی میفرماید قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو هیچ مزد برای خود در باب هدایت شما نمیخواهم مگر دوستی اقارب خود در نفرمود که الا مودة ابی بکر و از روی کتب اهلسنت و جماعت ثابت میشود که علی منی و انا

منه وهو ولی کل مومن بعدی درشان امیرالمومنین وارد شده

نه درشان خلفائے دیگر چنانچہ ابن حجر کہ از علمائے اہلسنت است در صواعق

محرقہ آوردہ وہم در دفاتر معتبرہ منقول است کہ جناب رسالتمآب در مقام

غدیر خم فرود کش شدند ومنبری از پالان شتر ساختند ودست علی را گرفتہ بودا شتند

وفرمودند کہ من کنت مولاہ فعلی مولاہ بعد ازان عمر بن خطاب

بجناب امیر کرد وگفت ھنیئا لك اصبحت مولای ومولی کل مومن ومومنۃ

یعنی مبارکباد ترا کہ صبح کردی درحالیکہ آقا ومولائے من وجمیع مرد وزن

گردیدی پس آیا مناسب است کہ خلیفہ ثانی را از علی عمرائے افضل بدانند

باوجودیکہ او خود آنجناب را آقا ومولائے خود گفتہ باشد ودر صواعق محرقہ از

خلیفہ ثانی منقول است کہ میگفت اللھم لا تبقنی لمعضلۃ لیس فیھا

ابو حسن یعنی خداوندا مرا باقی مگذار از برائے مسئلہ دقیق وامر مشکلے کہ دران

معرکہ جناب علی نباشد ودر اکثر کتابہا حتی کہ در نحو میر موجود است لو لا علی

لھلك عمر وازین سخن پیدا است کہ وجود امیرالمومنین باعث نجات عمر شد

البتہ از و بہتر خواہد بود ودر کشاف وغیرہ منقول است کہ عمر میگفت کل

الناس افقہ من عمر حتی المخدرات یعنی تمام مردمان از من در فقہ بیشتر اند حتے کہ

پیرهٔ زنان پس هرگاه چنین کسی بر عالم سر لو کشف الغطاء و مورد حدیث انا
مدینة العلم و علی بابها پشیدتی کنه کجا روا است و سراسر خطاست گمان دارم
که اگر بر کدام طالب علم بجای مولوی ظهور الله می نشست و خود را بهتر از دون
میدانست مولوی صاحب انا گوار نمیشد خطبهٔ شقشقیه که بلاشک و مریه فرموده
جناب امیر المؤمنین است آنرا ملاحظه فرمایند پیش حقیر موجود است حضرت در ابتدای
آن میفرمایند که آگاه باشید قسم بخدا که ابوبکر خلافت را بتکلف و تصنع گرفت و تحقیق
که او میدانست که من قطب آسیای خلافت هستم سیلاب علم و کمال از وجود
من فرو میریزد و طائر وهم و خیال بکنگرهٔ مراتب من نمیرسد میفرمایند فطفقت
ارتأی بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء حاصل
معنی اینکه چون ابوبکر بر مسند خلافت نشست من پیش خود فکر کردم که آیا با او جهاد
کنم با وجود بیدستی و پایی یا اینکه بر مصیبت تیره و تار و دوران حالت محنت
و بلا صبر نمایم آخر صبر را برگزیدم در حالیکه چشم غبار آلود و دل پر از غصه بود
ادعی تراثی نهبا میدیدم که میراث مرا بغارت میبرند و در تمام خطبهٔ شقشقیه
مذمت خلفای ثلثه موجود است هر که خواسته باشد ببیند و فضلای اهلسنت مثل
ابن اثیر و ابن خشاب و ابن ابی الحدید و مجدالدین فیروزآبادی صاحب قاموس

اقرار میکنند باینکه خطبه بلاشک و شبهه فرموده علی بن ابیطالب است مع ان فیها من الفصاحه ما هو مخبر صادق بان صاحبها هو القرآن الناطق پس کسیکه دوستی علی داشته باشد باید که با خلفای ثلثه میل و رغبت نکند و از افعال و اطوار شان بیزاری نماید و در صحیح بخاری که بعد از کتاب باری هیچ کتابی را صحیح تر از ان نمیدانند منقول ست که چون پیغمبر خدا بروز پنجشنبه در مرض الموت بدرد شدید مبتلا شدند کاغذ و دوات طلبیدند و فرمودند که وصیتی برای شما بنویسم که اگر بر ان عمل کنید هرگز گمراه نشوید عمر گفت که این مرد هذیان میگوید و درد بر او شدت کرده است پس از قلم و دوات ممانعت نمود و بعضی از اصحاب پیروی قول عمر کردند و بعضی برخلاف او حرف میزدند و شور و غلغل برخاست و پیغمبر خدا آزرده شده فرمودند که برخیزید از پیش من لا ینبغی عندی التنازع پس ابن عباس که راوی اینحدیث است روز پنجشنبه را یاد میکرد و میگریست پس چنین اطوار ناشائسته را ملاحظه فرمایند پیغمبر که محبوب خدا و مورد قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله باشد و ناخوشی و آزردگی او چه ثمر دارد و از حدیث قرطاس ظاهر است که عمر چه قدر آنجناب را آزرده کرد که با وجود خلق عظیم حوصله آنحضرت تنگ شد و فرمود که قوموا عنی آیا شور و فریاد در حضور پیغمبر باعث ناراضامندی

خدا نخواهد بود با وجودیکه حقتعالی فرموده است لَا تَرْفَعُوا اَصْوَاتَکُمْ فَوْقَ
صَوْتِ النَّبِی و دشمنی عمر با اهلبیت رسالت از حد تواتر گذشته است و حقیر این
سخنان را پاس ادب آنمخدوم بر زبان نمی آوردم الحال چون می بینم که آنمخدوم
بیمار شده و سفر ناگزیر مرگ در پیش دارند بیت ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی * کاین ره
که تو میروی بترکانست * عرض این مطلب درینوقت عین ادب دانستم بیت
اگر بینم که نابینا بچاه است * اگر خاموش بنشینم گناه است * پیش ازینکه آنمخدوم
در حال بیماری پیغمبر خدا را بخواب دیده بودند که فرمودند ما از تو راضی هستیم چرا که
خدمت اولاد ما نموده این را تصور فرمائید که ما اولاد رسول بچندین واسطه هستیم
هرگاه خدمت ما باعث رضای پیغمبر خدا باشد فاطمه زهرا که دختر پیغمبر خدا
و پاره جگرش بود اذیت دادنش چه قدر خلاف مرضی پیغمبر خدا خواهد بود و کسیکه
باغ فدک را از آن معصومه گرفت و دعوی او را نشنید و گفت که پیغمبر را میراث
نمیباشد و بر آیه کریمه وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاؤدَ نظر نکرد و آنجناب را چنان
بیزار نمود که مادام الحیوة با او حرف نزد حال چنین شخص پیش خدا و رسول خدا
چه خواهد بود بنده که نسبت دور و قرابت بعید با پیغمبر دارم آنمخدوم با من انقدر
الفت میکنند و گمان ندارم اگر من از آنمخدوم چیزی بخواهم مضائقه نمایند

قبول داریم که فدک حق فاطمه نبود یا فاطمه معاذ الله از جهالت یا طمع آنرا درخواست
کرده بود آخر مروت هم چیزی هست ابوبکر را میبایست که فدک را از روی
احسان باو می بخشید و او را دختر پیغمبر دانسته یا فقیر و مضطر انگاشته فدک را باو میداد
این چه بخل و لامت بود که خود بر مسند پیغمبر نشسته باشد و در خانه فاطمه فاقه کشی
شود و چند درخت را از ان معصومه مضایقه نماید باز سنیان که دوستدار ابوبکر اند
میگویند که ما شیعه هستیم هرگز هرگز کسیکه دوست خدا است او را با صنم چه کار و دوست
پیغمبر را با ابو مسیلمه کذاب چه علاقه و دوستدار علی را با ابوبکر و عمر و عثمان چه محبت
و محب حسین را با یزید چه سر و کار یزید کیست پسر معویه و معویه کیست که حدیث
حربک حربی را شنیده با علی دشمنی ورزیده معویه ساخته و پرداخته عثمان است
و عثمان سرگرده بنی امیه و بنی امیه دشمنان پیغمبر و شجره ملعونه فی القران عبارت
از ایشان است بخدای عظیم سوگند که ابن حجر در صواعق محرقه نوشته است که جناب
امیر المومنین بر کنار جهنم ایستاده خواهند شد و بدوزخ خطاب خواهند کرد که این
شخص دوست من است این را بگذار و فلان کس دشمن من است این را بگیر
و نوشته است که پیغمبر خدا فرموده علیٌ منّی بمنزلتی من ربی و ابوبکر روزی
با حضرت امیر المومنین همراه بود و حضرت او را گفتند که پیش برو او گفت که

من هرگز پیش روی نمیتوانم کرد از کسیکه پیغمبر در حق او گفته باشد که مرتبهٔ علی پیش
من چنانست که مرتبهٔ من پیش خدا ہست ملاحظه فرمایند که این چه حرف است
در خلافت برآنحضرت پیشدستی کرد در راه رفتن اینحدیث را یاد آورد آیا در وقت
خلافت فراموش کرده بود پس حقیر از راه خیرخواهی مترسم که مبادا حشر آنمخدوم
با ابوبکر شود و امیدوارم که با جناب امیرالمومنین محشور شوید تا آنحضرت دستگیری
شما نموده از جهنم آزاد کند و اگر نه خدا نخواسته بر سر صراط پشیمانی حاصل خواهد شد
هیچ نفع نخواهد داد بیت بجائیکه دهشت خورند انبیا ۔ تو عذر گنه را چه داری بیا
جسم شما بسیار ضعیف است و نام شما عبدالقوی است پس دست آویز محکم
و حبل المتین این محبت اہلبیت بدست آرید و حدیث انی تارک فیکم الثقلین
ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهلبیتی و انهما لن
یفترقا حتی یردا علی الحوض پیش نظر دارید خدا از گناه ما و شما بطفیل اہلبیت درگذرد
الکاتبه ؎ تنی دارم ضعیفی ناتوانی ۔ چو تار عنکبوتش استخوانی ۔ زد آتش زمن
این نفس از خطاها ۔ زلال رحمتت خواهم الٰہا ۔ بده آبی که کام تشنه دارم
ضعیفم تاب این آتش ندارم ۔ خدا انجام بخیر کند و بر کلمه اسلام بمیراند و حدیث
مشهور بین الفریقین است من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة

یعنی کسیکه امام زمان خود را که حضرت مہدیست نشناختہ باشد بر کفر و جاہلیت

مردہ است و علامۂ زمخشری در کشاف آوردہ و حقیر بچشم خود دیدہ است کہ زیر آیہ

الا المودۃ فی القربی نوشتہ کہ چون این آیہ نازل شد اصحاب گفتند کہ یا رسول اللہ

کدام کسانند این اقربائے تو کہ دوستی آنہا واجبست فرمود کہ علی و فاطمہ زہرا و

ہر دو فرزند او و نوشتہ است کہ دلالت میکند برین مطلب روایتی کہ از جناب امیر المومنین

منقول است کہ فرمود من از حسد و رشک مردم کہ با من داشتند پیش پیغمبر خدا شکایت

کردم پس حضرت فرمود کہ آیا تو باین مرتبہ عظیم راضی نمیشوی کہ از جملہ آن چہار کس

باشی کہ آنہا در روز قیامت پیش از ہمہ داخل بہشت خواہند شد انا و انت و

الحسن و الحسین و ہم از پیغمبر خدا روایت کردہ کہ فرمود بہشت حرام است

برکسیکہ ظلم کردہ باشد بر اہلبیت من و ایذا رساند مرا در باب عترت من و کسیکہ

بر اولاد عبد المطلب احسان کند و او مکافات ننماید پس من در روز قیامت

مکافات احسان او خواہم نمود و پیغمبر خدا فرمود و من مات علی حب ال

محمد مات شہیدا الا و من مات علی حب ال محمد مات مغفورا

الا و من مات علی حب ال محمد مات تائبا الا و من مات علی حب

ال محمد مات مومنا مستکمل الایمان الا و من مات علی حب ال محمد

بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر و نكير الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة
کما تزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة
و این حدیث طولانی است برهمین قدر اختصار کرده شد خلاصه اینکه بر دوستی
آل محمد از دنیائی فانی بسرای جاودانی انتقال باید کرد تا مرتبه شهادت حاصل
شود و در گوشه پر وحشت قبر دروازه بهشت بگشاید و محبت عمر هیچ بکار نمی آید
که او بیچاره خود وسیله نجات در دست ندارد و الله العظیم که در تفسیر در منثور تصنیف
ملا جلال الدین سیوطی دیدم که از ابن عباس روایت کرده که گفت پیغمبر خدا بعمر
بن خطاب فرمود که چه حال تو خواهد بود ای عمر در وقتیکه ترا بزمین سپارند و بقدر
سه دست در یکوجب در یکدست و یکوجب قبر را کنده باشند و در انحال منکر و نکیر بصورت
مهیب و برنگ سیاه موهائی خود را کشیده داخل قبر تو شوند کان اصواتهما الرعد القاصف
وکان اعینهما البرق الخاطف یعنی گویا که آواز شان آواز رعد سخت غرنده
و چشمهائی شان برق رباینده باشد و همراه شان تازیانه باشد که اگر تمام امت من
مجتمع شوند آنرا نتوانند برداشت و آن تازیانه بر دست آن فرشتگان سبکتر نماید
از عصائیکه من دارم پس ترا امتحان نمایند و ملامت و عقوبت نمایند ضربا ک بها ضربة
تصیر بها رمادا یعنی بآن تازیانه ترا بزنند چنانکه خاکستر شوی پس ملاحظه فرمائید

که هرگاه حال عمر چنین باشد که در قبر مثل کفار و فجار معذب شود احوال دوستداران
او چه خواهد بود و از و توقع شفاعت کدام کس خواهد داشت و دنیا ناپایدار است
و حیات ناستوار و عالم دریای خونخوار و گوشهٔ قبر تیره و تار و معاملهٔ حساب و کتاب در
روز شمار با پادشاه جبار قهار و آخر کار جنت است یا نار و علی و شیعته هم الفائزون
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تعجب است از کسانیکه
بر اهلبیت تعدی نمودند و بطمع زخارف دنیا از نعمت جاودانی دست کشیدند
ابن ابی الحدید در قصیدهٔ لامیه در حق جناب امیرالمؤمنین گوید شعر

عجبا لقوم اخروک و کعبک العالی وجد سواک اضرع اسفل

و تمام قصیده بدستخط آنمخدوم نزد من موجود است و خلاصهٔ معنی شعر اینکه تعجب است
از قومیکه ترا از دیگران در خلافت مؤخر داشتند و حالانکه مرتبه و پایهٔ تو بلندست و اجداد
دیگران ابتر و پست تر ابن عساکر و ابن نجار و ابن جریر نقل کرده اند که چون آیه
انما انت منذر و لکل قوم هاد نازل شد پیغمبر خدا دست بر سینهٔ خود گذاشت
و گفت که انا المنذر و اشاره بطرف علی کرد و فرمود که انت الهادی یا
علی بک یهتدی المهتدون من بعدی و ازین کلام حصر مستفاد میشود چنانکه
در ایاک نعبد یعنی خاصةً ترا عبادت کنند و خاص ترا هدایت خواهند یافت

هدایت یا بندگان بعد از وفات من درینصورت ثابت میشود که خلافت بلا فصل
برای آنجناب باشد و در تفسیر مدارک زیر آیهٔ نجوی مذکور است که علی فرمود که این
آیتی است از کتاب خدا که عمل نکرده است بآن کسی پیش از من و عمل نخواهد کرد کسی
بعد من نزد من یک دینار بود پس آنرا خورده کردم و چون با پیغمبر مناجات مینمودم
یکدرم را تصدق میساختم و ده مسئله از پیغمبر خدا پرسیدم جوابش شنیدم عرض
کردم که یا رسول الله وفا چیست فرمود وفا عبارت از توحید و شهادة لا اله الا الله
است عرض کردم فساد چیست فرمود کفر و شرک بخدا آوردن گفتم
وما الحق قال الاسلام والقران والولایة اذا انتهت الیک
الی آخر الحدیث ازین ظاهر میشود که حق عبارت از اسلام و قرآن و ولایت و
خلافت است اما باین شرط که بآن جناب منتهی شود پس مادامیکه بآنجناب
منتهی نشده بود بر خلاف حق بود پس خلافت ابوبکر و عمر و عثمان باطل شد و با وجود
این همه احادیث صحیحه صریحه که بر خلافت امیر المومنین علی دلالت میکند قوم
قریش جناب امیر را با وجود آن علم و آن نسب و آن شجاعت و آن سخاوت موخر
کرده ند و هیچ سبب موخر نمودن معلوم نمیشود الا اینکه از عمر منقول است که گفت
صفت مزاح ترا موخر کرد پس شما را بخدا قسم است که آیا صفت مزاح

اینقدر معیوب است که کسی را که خدا و رسول خلیفه برحق ساخته باشند و در غدیر
و مقامات کثیر فضائل و مراتب او را علی رؤس الاشهاد بآواز بلند بخاص و عام
رسانیده باشند و او خود جامع کمالات و صاحب معجزات و کرامات باشد و
هدایت و رہنمائے که غرض از خلافت همان است در و منحصر باشد او را بجرم مزاح
و خوش طبعی که سنت پیغمبر است از منصبش برانند و چنین منصب جلیل را بچند کس
ناکس که هیچ از بر نمیشناختند و از زنان الزام میخوردند حواله نمایند صریح مکر و حیله
جوئی ازین کلام مستفاد میشود که بهانه مزاح آنحضرت را محروم داشت و لیکن
منصبی که خدا بخشیده باشد از دفع کردن کسی دفع نمیشود کجا خلافتی که بقرآن و
حدیث ثابت باشد و کجا خلافتی که بضرب کتک و زور بدست آید و خود خلیفه
ثانی که بانی مبانی بود بفرماید که کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها
خلافت پرگنه ردولی و علاقه بهرائچ نیست که هر مستاجر که خواسته باشد پول
خرچ کند و بگیرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء درین مرتبه علیا و درجه قصوی
علم کثیر و زهد و ورع و شرافت حسب و نسب و عصمت و پارسائی درکار است
که بالاتفاق مخصوص جناب امیر بود و خلیفه اول میفرمود ولیتکم و لست
بخیرکم و علی فیکم فان استقمت فساعدونی و ان زغت فاقیلونی یعنی امیر و رئیس شما گردیده ام

وباوجود علی ابن ابیطالب شما فضیلت نیم ازم پس اگر براه راست بردم مدد و موافقت
من کنید داگر کجروی نمایم خلافت را از من بستانید و خلافت تالی مرتبه نبوت
است چنانچه شاه ولی الله در ازالة الخفا نوشته پس آیا پیغمبری باختیار مردم است
که هرکرا بخواهند بدهند این اندکیست از بسیار ویکی است از هزار واگر تفصیل
درکار باشد کتب احادیث حاضر است به بینند و مذهب پیغمبر را از آل پیغمبر بشنوند
نه از زید و عمرو که اهلخانه احوال خانه خود بهتر میدانند بیگانگان را چه خبر محض بپاس
خیراندیشی و نظر باحسانهای آنمخدوم کلمه هدایت را بمعرض بیان آوردم اگر
براین عمل نمایند هنوز وقتش باقیست و هرگاه عمل نکنند فلم یک ینفعهم
ایمانهم لما راوا باسنا من انچه شرط بلاغ است با تو میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر
وخواه ملال ؛ وما ارید الا الاصلاح ما استطعت وما توفیقی الا بالله علیه
توکلت والیه انیب **فائده جلیله** بعضی از بزرگان اهلسنت به مضمون و
جحدوا بها واستیقنتها انفسهم باوجود اینکه بعلم الیقین میدانند که شیخین
با اهلبیت کرام صاف نبودند و عداوت آنحضرات که موجب خسران و خلود
نیران است اختیار نمودند بر سب و شتم شیخین جسارت نمیکنند گاهی میگویند که شاید شیخین را
درباب غصب فدک در میان خود و خدا عذری بوده باشد چنانچه بعضی از شعرای آنها گفته اند

اهوی علیا امیر المومنین ولا … ارضی بسب ابی بکر ولا عمرا
ولا اقولُ اذا لم یعطیا فدکا … بِنتَ النبی رسولِ الله قد کفرا
الله یعلم ماذا یأتیان بہ … یوم القیمۃ من عُذر اذا اعتذرا

مقاوش اینکہ امیر المومنین را دوست میدارم و بسبب شیخین راضی نیستم ونمیگویم کہ اینہا بسبب غصب فدک و محروم داشتن دختر پیغمبر کافر شدند خدا میداند کہ اینہا در روز قیامت چہ عذر برای این فعل خواہند آورد و مولانا شیخ بہاء الدین عاملی علیہ الرحمہ در جواب این شعرہا فرمود

یا ایہا المدعی حب الوصی ولم … یسمح بسب ابی بکر ولا عمرا
کذبت واللہ فی دعوی محبتہ … تبت یدا الشیء ستصلی فی سقرا
وکیف تھوی امیر المومنین وقد … اصبحت فی سب من عاداہ مفتکرا
فان تکن صادقا فیما نطقت بہ … فابرأ الی اللہ ممن خان او غدرا
وانکر النص فی خم و بیعتہ … وقال ان رسول اللہ قد ھجرا
اتیت تبغی قیام العذر فی فدک … اتحسب الامر بالتمویہ مستترا
ان کان فی غصب حق الطہر فاطمۃ … سیقبل العذر ممن جاء معتذرا
فکل ذنب لہ عذر اذا عذر … وکل ظلم یری فی الحشر مغتفرا

فلا تقولوا لمن ایا مہ صرفت ۔۔۔ فی سب شیخیکم قد ضل و کفرا
بل سامحوه و قولوا الا نواخذه ۔۔۔ عسی یکون له عذرا ذا اعتذرا
فکیف والعذر مثل الشمس متضح ۔۔۔ والامر منکشف کالصبح اذ ظهرا
لکن ابلیس اغواکم و صیرکم ۔۔۔ عمیا و صما فلا سمعا و لا بصرا

حاصل مضمونش اینکه ای آن کسیکه دعوای محبت وصی برحق میکنی و بر سب و لعن شیخین جسارت می نمائی بخدا که در دعوی محبتش دروغگو میباشی خدا ترا هلاک کند و قریب است که داخل جهنم خواهی شد چگونه لاف تولای امیر المومنین میزنی و همه در سب دشمنانش چون میکنی پس اگر درین کلام صادق هستی باید که هر کسیکه اعتراف خود بخلافت غاصبان شان و عناد ورزیده و انکار نص غدیر خم نموده و پیغمبر خدا و ما ینطق عن الهوی را بهذیان نسبت داده تبرا نمائی حالا تو آمده بر اینکه در باب فدک عذری بدست آری آیا گمان میبری که حقیقت کار آب و تاب پر زبانی پنهان خواهد ماند اگر در غصب حق جگر گوشه رسول فاطمه بتول عذر مقبول میشود پس باید که هر گناه را معذرتی و هر ظلم را مغفرتی بوده باشد پس کسیکه تمام عمر در سب شیخین بسر کرده بزعمتان گمراه نباشد بلکه او را نیز معذور بدارید و همین حرف برزبان بیارید که شاید او در میان خود و خدا عذرے داشته باشد و کیف حال آنکه

عذر این شخص مثل آفتاب روشن، و حقیقت امر از صبح صادق اظهر و ابین است
لیکن شیطان شمارا گمراه ساخته، و در راه ضلالت بی سمع و بصر انداخته است
و گاهی میگویند که تبرا از شیخین موجب بی ادبیت و اصحاب پیغمبر را گفتن قبیح
است و حال آنکه بر متتبع سیر واضح و لائح است که صحابه با هم گرخصومت و منازعت
داشتند و یکدگر را بد میگفتند چنانچه در کنز العمال منقولست که عباس عم بزرگوار
سید ابرار در بعض مکالمات بعمر بن خطاب فرمود که اعضك الله بظن امك
یعنی خدا چنان کند که فرج مادر خود را بدندان بگزی پس اگر بفحوای حدیث
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم کسی درین باب با عباس که از زمره
اصحاب بلکه اقارب جناب رسالتماب بوده اقتدا نموده سب و شتم بزبان آرد
چه عجب و ازچه عجب است که از گفتن کلمه لعنت بر عمر برهم میشوند و چنین حدیث را
که دلالت بر منقصت و رذالت عمر وارد در کتب احادیث می آرند این نیز
منجانب الله و از دلائل استقامت این شاه راه است که باوجودیکه سالهای
دراز قلم و سلطنت و ریاست زیر نگین اعدای دین بوده و چرخ ناهنجار بکام
آن اشرار میگردیده و درین مدت مدید دین سدید مضمحل گشته و احادیث کثیره در
مدح شیخین و نقص آئمه مصطفین وضع شده و اضعاف این احادیث کاذبه و

وزر کثیر یافتند و درینصورت متوقع چنان بود که ہیچ خبر و اثر مدح امیر المومنین
و مذمت شیوخ لئام در صفحہ روزگار باقی نماند لیکن ہنوز اخبار بیشمار در کتب
اہلسنت موجود است که برائے حضرات معصومین ع و در حق شیخین قدح ازان
کالنور علی شاہق الطور نمایان است چنانکه برخی ازان مذکور شد و این دلائل
که نوشته ام بطریق تبرع بود چه اصل خلافت و شرافت جناب امیر در کافه انام چه
شیعه و چه سنی متفق علیه است کسی را انکار نیست فرق ہمین است که ایشان ادعائے
فضل و فضل خلفائے ثلثه مینمایند و ما آنرا انکار میکنیم و بینه و شاہد بر ذمه مدعیست
نه بر عہده منکر و معہذا ما آیات کتاب مبین و احادیث خیر المرسلین را شاہد آورده ایم
وکفی بالله شهیدا و با قطع نظر ازین باخبار اہلسنت ہر مطلب را اثبات
کرده ایم ع والفضل ما شهدت به الاعداء پس کسیکه تعصب را حد الجانبین
نداشته باشد میداند که حق بطرف کیست و مناسب اینمقام رو بکار نیست که بعد از
تالیف این رساله در نصاری رو داده و نقلش در ینجا ثبت افتاده

سوالات مستر اسمت از مولوی سلامت علی حنفی

سوال محمدیان چند فرقه اند جواب ہفتاد و دو فرقه سوال درین فرقه ہا
کدام یکے بیشتر و بکثرت اند جواب سنت و جماعت و اثنا عشری سوال

امام و مقتدا و مدار الیه که بموجب ایما و ارشادات و کتاب آنها عمل مینمایند
از هر فرقه کدام اند و چند جواب امامان اهلسنت چهار اند امام اعظم و شافعی و
مالکی و حنبلی و هر چهار پیشوا و صاحب کتاب و مقتدای اهلسنت اند و امامان فرقه
اثنا عشری دوازده اند ازین سبب آن فرقه اثنی عشر گفته میشوند سوال امامان
هر دو فرقه با پیغمبر شان چه خویشی و قرابت دارند جواب امامان اهلسنت و
جماعت با پیغمبر خویشی و قرابت ندارند و امامان اثنی عشری
داماد و اولاد پیغمبر و یک جدی اند سوال همه اهلسنت هر چهار امام را برحق و واجب الاطاعت
میدانند و هر چهار را پیروی میکنند یا هر یکی امامی را اختیار کرده واجب الاطاعه
دانسته بر کتاب آن عمل مینماید جواب اهلسنت چهار فرقه اند و بنام امام خود
که پیرو او هستند مشهور اند و بر قول و کتاب همان امام خود عمل میکنند و بغیر یک امام خود
که اختیار کرده اند سه امام دیگر را بر خود واجب الاطاعه نمیدانند سوال فرقه
اثنا عشری هم هر یکی یک امام را از امامان خود اختیار کرده اند جواب هر یکی
دوازده امام را امام خود و واجب الاطاعه میدانند سوال اهلسنت بکدام
علت درمیان چهار امام قول یکی را بر دیگری ترجیح داده و واجب الاطاعه دانسته
آنرا قبول کرده اند اثنا عشری چنین نکرده و همه را واجب الاطاعه دانسته مگر

امامان اہلسنت در اقوال وکتاب خود اختلاف کلی دارند کہ یکی دیگری را انتقیاد نمیکند جواب البتہ اختلاف در کتاب دارند سوال از ہمین ثابت میشود کہ اہلسنت چہار امام بجاے چہار گواہ بیرونی کہ از نزدیکان پیغمبر خود نیستند ونیز در اسناد آنہا اختلاف کلی است واثنا عشری دوازدہ امام بجاے دوازدہ گواہ جید کہ از نزدیکان واقربایان پیغمبر خود ہمہ متفق القول کہ در اجتہاد آنہا اختلاف نیست دارند لہذا بدانست اینجانب و عقلاً از گواہی گوایان دوازدہ امام علیہ السلام دین اثنا عشری بہر نوع اولی وافضل کہ میان کلام دوازدہ گواہ اختلافی نیست و دین اہلسنت بسبب اختلافات میان اقوال خود با دین اختراعی ثابت وظاہر و بس است این دلیل قوی بر حقیت مذہب مرتضوی خاتمہ للہ الحمد کہ جناب موے الیہ بعد از مطالعہ این اوراق حقیر را در تخلیہ طلبیدہ اظہار کردند کہ من ہمہ مطالب را دانستہ ام و اعتقاد بآن دارم و از اغیار چہ صغار و چہ کبار بیزارم و در مجلس دیگر فرمودند کہ میدانم کہ نجات منحصر در محبت اہلبیت است و لعنت میکنم بر دشمنان اہلبیت اطہار (وبالتفصیل گفتت) و من فضائل علی ابن ابیطالب را میدانم و در معالم التنزیل تفسیر قرآن حدیث مباہلہ و حدیث عبا را دیدہ ام کہ پیغمبر خدا

درروز مباہلہ امام حسین علیہ السلام را در آغوش گرفتہ و امام حسن و فاطمہ زہرا
را با خود داشتہ برآمدند وہمچنین عبا را بر آنحضرت انداختند نہ بر خلفائے ثلثہ
وحدیث من کنت مولاہ فعلیٌ مولاہ در اثبات مطلب کافیست
چہ ہرگاہ آنجناب مولائے ہر کسی بودہ باشد پس دیگرانرا چہ حد ہمسری او خواہد
بود و عمر خود میگفت لولا علی لہلک عمر پس خاک بر خلافتش کہ بپایے
مردی دیگری میکرد ولیکن اظہار این مذہب صلاح وقت خود نمیدانم تا اینجا
ملخص کلام آنجناب بود فایدہ اللہ وسددہ وھداہ ومن یھدی
اللہ فھو المھتدی تم تمامہ وختم اختتامہ للعاشر من صفر
المظفر سنۃ ستۃ وستین بعد الف ومائتین من ھجرۃ سید
البشر صلی اللہ علیہ والہ الاطہر ما سجع العندلیب علی الشجر